

فصل یازدهم

بررسی احزاب عمده دوره سوم (1332 _ 1320)

آشنایی با تحولات مهم سیاسی اجتماعی ایران طی دوازده سال توفانی تاریخ معاصر که در دو فصل گذشته از نظر خوانندگان محترم گذشت، زمینه بحث احزاب سیاسی دوره سوم ایران است. زیرا دوره سوم احزاب سیاسی نقش موثری در حوادث جامعه داشتند و بدون شناخت این حوادث و تحولات، تبیین و تدوین تاریخچه احزاب ناقص می‌نمود. اما مقدمتاً ذکر این نکته ضروری است که عوامل اصلی حوادث دوران اولیه حکومت پهلوی دوم، در یک دسته‌بندی کلی به دو جریان خارجی و داخلی تقسیم می‌شدند.

به طور کلی صحنه گردان سیاست آن دوران عمدتاً دولت‌های انگلستان و شوروی بودند و دولت تازه به دوران رسیده آمریکا نیز با طراحی‌های زیرکانه سعی در بازکردن جای پای خود در درون بافت سیاسی ایران داشت. دولت کمونیستی شوروی نیز از طریق احزاب دست نشانده تلاش می‌کرد منافع نامشروع خود را در ایران تأمین کند، همچنین در کنار دولت‌های خارجی، نیروها و عناصر داخلی نیز خود به چهار دسته اصلی تقسیم می‌شدند:

- 1- مرتجعین وابسته به دولت‌های بیگانه (بلوک سرمایه داری) که در رأس آن شاه و دربار و کارگزاران رژیم پهلوی قرار داشتند.
- 2- روشنفکران و نیروهای ملی که در حقیقت متأثر از اروپا و پیشرفت‌های فنی و علمی آن بودند و خود را وارث مشروطه می‌دانستند و بر قانون اساسی، مجلس و سلطنت مشروطه (شاه باید سلطنت کند نه حکومت) و آزادی مطبوعات و جریان‌های سیاسی تأکید داشتند.
- 3- روشنفکران چپ و کمونیست که متأثر از انقلاب کمونیستی شوروی بودند؛ و با استفاده از آموزه‌های مارکس و لنین تصمیم داشتند ایران را به یکی از اقطار شوروی تبدیل کنند.

4- نیروها و عناصر اسلامی دینی که بعد از ضربات سنگین رضا شاه پهلوی کم‌کم در صحنه سیاسی ایران حاضر می‌شدند. به جز این جریان، بقیه دسته‌های مذکور نمایندگانی در احزاب دوره سوم داشتند¹.

گروهی از احزاب سیاسی با اشاره و استیازه دولت‌های استعماری تشکیل شدند و نقش ستون پنجم و جاده صاف‌کن آنها را بر عهده داشتند. این احزاب را در دو جریان اول و سوم به خوبی می‌توان دید، احزاب دیگر را افراد ملی و ضداستعماری تشکیل داده بودند که از نفوذ استعمار و دیکتاتوری محمدرضا شاه نگران بودند، با وجود این معالاسف احزاب این دوره بیشتر نقش تخریبی داشتند و کمتر دستاورد مثبت مهمی برای جامعه آن روز ایران آرایه دادند. زیرا بیشتر احزاب سیاسی توسط مرتجعین و عوامل وابسته به بیگانه هدایت می‌شدند و مستقیماً یا غیرمستقیم دستورات خود را خارج از کشور می‌گرفتند. احزاب ملی نیز که در این دوران تشکیل شده بودند و در نهایت زیر عنوان جبهه ملی ایران متشکل شدند، علی‌رغم اینکه با استعمار مخالف بودند، نقش سازنده‌ای در جامعه ایفا نکردند. زیرا با فرهنگ بومی جامعه؛ یعنی اسلام و روحانیت که نهاد اسلام بود، سر ناسازگاری داشتند و عملاً از طرف عامه مردم پشتیبانی نمی‌شدند و تنها فراهم آمده از تعداد معدودی افراد تکنوکرات و منورالفکر بودند که در خارج از کشور تحصیل کرده و اکثر آنها نیز از طبقه مرفه جامعه بودند و تحت تأثیر فرهنگ و تمدن غرب هیچ میانه خوبی با دین و اسلام نداشتند. حداکثر سخنی که درباره آنها می‌توان

گفت این است که عناصر مثبت و دلسوز آنها با اسلام به عنوان دینی فردی مخالفتی نداشتند. برای روشن شدن وضع نیروهای ملی‌گرا و منورالفکر متأثر از غرب و اروپا توضیح مختصری از وضع فکری روشنفکری غربی در برابر دین مسیحیت ضروری می‌نماید.

غرب عصر روشنگری، مسیحیت را از حوزه فرهنگ و اجتماع و سیاست خارج کرد و آن را تنها به حوزه فردی انسانها سوق داد. مسیحیتی که از دخالت در امور اجتماعی و سیاسی باز داشته شده بود، از هر گونه شریعتی نهی شده و به حوزه وجدان فردی محدود شده بود. «اما نوئل کانت» آلمانی و «ژان ژاک روسو» فرانسوی دو تن از بزرگترین متفکران این دوران نماد توجه به چنین دینی بودند.

در قرن نوزدهم و با ظهور «اگوست کنت» که معتقد بود عصر دین و فلسفه به سر آمده است، روشنفکران غربی حتی از دین فردی نیز کنار زده شدند. علم زدگی مشخصه اصلی این دوران بود. وقتی نوبت به «کارل مارکس» رسید، نه تنها دین امری خنثی تلقی نشد، بلکه به عنوان افیون توده‌ها با آن مبارزه‌ای جدی صورت گرفت.

بنابراین در غرب سه جریان عمده درباره دین پدید آمد:

جریان اول: دین را از حوزه اجتماع و سیاست کنار گذاشت و به اصطلاح دین را از سیاست جدا دانست. اما برای دین به عنوان برنامه‌ای عبادی و اخلاقی ارزش قایل بود.

جریان دوم: که نتیجه طبیعی جریان اول بود، دین را امری خنثی فرض می‌کرد که دوران آن سپری شده و نه تنها در حوزه‌های سیاست و اجتماع به کار نمی‌آید، بلکه در حوزه‌های فردی و اخلاقی نیز کارایی خود را از دست داده است.

جریان سوم: پا را از این همه فراتر نهاد و دین را امری خطرناک برای پیشرفت و عامل تخطئه وجود جامعه دانست. این جریان با تمام قوا سعی در انهدام دین و متلاشی کردن سازمان درونی آن داشت.

جریان منورالفکری ایران که هیچ گونه اصالتی از خود نداشت و تابع محض تفکرات زائیسمرهای غربی بود، دقیقا همان نسبتی را با اسلام برقرار کرد که روشنفکران غربی با مسیحیت داشتند. گروهی از اساس با اسلام مخالف شدند و آن را عامل بدبختیها و عقب‌ماندگی‌های مردم جامعه ایران دانستند؛ و با تمام قوا درصدد نابودی آن برآمدند. گروهی اسلام را امری خنثی می‌دانستند که دوران کارایی آن به سرآمده است؛ و معتقد بودند که باید عنان اداره جامعه را به فرنگ و فرنگیان صاحب فرهنگ و تمدن داد. گروه سوم اسلام را در حوزه‌های فردی و اخلاقی کافی، اما در حوزه‌های سیاست و اجتماع ناکافی و غیرکارا می‌دانستند. اکثریت روشنفکران ملی‌گرا جز گروه‌های دوم و سوم بودند و تنها جریانات مارکسیستی و برخی منورالفکرهایی که در سر خیال ایران باستان و تمدن قبل از اسلام را می‌پروراندند، اسلام را افیون توده‌ها و خطرناک می‌دانستند که آنها نیز با توجه به جو قوی دینی مردم جرات ابراز صریح چنین نظری را نداشتند. اما این سه جریان از حیث نتیجه با هم تفاوتی جوهری نداشتند؛ و هر سه کمر به انهدام دین بسته بودند.

متأسفانه منورالفکرهای ما هیچ گاه نتوانستند از پوسته ظاهری تمدن غرب به لایه درونی آن نفوذ کنند و صرفاً مقلدانی صرف برای غربیان و ایسم‌های رنگارنگ آن بودند. آنها هیچ گاه به این حقیقت مهم پی نبردند که عکس‌العمل رنسانس و بعد از آن عصر روشنگری علیه مسیحیت کاتولیک، عکس‌العملی علیه دین تحریفی بود که بشریت را با خشونت بی حد و حصر خود به بند کشیده و طغیان علیه مذهب کاتولیک، طغیان علیه بی عدالتی‌ها، ظلم‌ها، فعالیت‌های غیرعقلایی و علم‌گریزی‌های پاپ‌ها و دستگاه کاتولیک بود که هیچ نسبتی حتی ظاهری با دین اسلام و مذهب عدالتخواه، فرهنگ‌پرور، تمدن ساز و عقل مدار تشیع نداشت. اما از آنجا که آنها از درک درست تحولات چهار صد ساله غرب عاجز بودند، به تقلیدی کورکورانه روی آوردند که مصداق آن می‌تواند این بیت باشد که:

خلق را تقلیدشان بر باد داد
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

و بدین دلیل احزاب ملی‌گرا نیز به همان راهی رفتند که جریان‌های مرتجع و وابسته به استعمار و استبداد رفته بودند که در نهایت هم نقش تخریبی در حیات سیاسی اجتماعی ملت ایران باز می‌کردند.

000

نکته دیگری که لازم است بدان اشاره شود، این که احزاب سیاسی در دوره سوم از لحاظ کمی نیز بسیار پر شمار بودند. یا اینکه برخی از احزاب سرتاسری بودند و برخی محلی، برخی مدتی را در صحنه سیاسی جامعه فعالیت داشتند برخی دیگر مدت زمان کمی موجود بودند، برخی بعد از چند صباح تغییر نام دادند یا با احزاب دیگر ائتلاف کردند و برخی احزاب، پس از چندی از یکدیگر انشعاب کردند. در واقع پرداختن به همه این بحث‌ها خارج از حیطه کتاب حاضر است و ما فقط به 6 حزب عمده این دوره می‌پردازیم. به طور کلی احزابی که در این فصل آن هم به اختصار بررسی می‌شوند، عبارتند از:

- 1- حزب توده ایران
- 2- حزب ایران
- 3- حزب اراده ملی
- 4- حزب آریا
- 5- جمعیت فداییان اسلام
- 6- جبهه ملی²

1- حزب توده ایران

چنان چه در فصل هشتم اشاره کردیم، اولین احزاب ایران بر پایه سوسیالیست شکل گرفته بودند و عمده احزاب مشروطه مرامی سوسیالیستی داشتند. دلیل این امر هم این بود که سوسیالیست‌های اروپا و روسیه پرچم عدالت خواهی را در برابر امپریالیست انگلستان و فرانسه برافراشته بودند. و منورالفکرها و سیاسیون خارج از حیطه قدرت دربار نیز که از استعمار دول انگلستان و روسیه و استبداد خشن داخلی رنج می‌بردند، به صورت طبیعی به این تفکر گرایش پیدا کردند. اما در ابتدای امر، تفکر مارکسیستی و کمونیستی به دلیل نامانوس بودن آنها، هنوز جایگاه خاصی در میان منورالفکرها و بانیان احزاب نداشت. ولیکن با ظهور بلشویسم در روسیه و نیز انقلاب اکتبر 1917 دوران جدیدی از جنبش سوسیالیستی نیز در ایران آغاز گردید. البته آنچه مسلم است اینکه گرایش به کمونیسم بسیار سطحی بود، زیرا آن را مرامی جهت مبارزه طبقات فقیر علیه اغنیاء می‌دانستند. به طور کلی، اولین و مهم‌ترین رهبر احزاب کمونیستی در ایران چهره مرموز تاریخ معاصر ایران «حیدرعمو اوغلی» بود که ابتدا حزب «اجتماعیون عامیون» را با مرامی سوسیالیستی تاسیس کرد و سپس با همکاری «پیشه‌وری» و «سلام‌الله جاوید» و «اسدالله غفارزاده» حزب کمونیست ایران را تشکیل داد که نقش اصلی را در خیانت به نهضت انقلابی جنگل بر عهده داشت عامل اصلی تشکیل این حزب نیز ورود نیروهای ارتش سرخ به خاک ایران (بندر انزلی) جهت تعقیب واحدهای فراری گاردهای سفید تزاری بود که اکثر اعضای آن ضمن عضویت در حزب مذکور، عضو حزب کمونیست روسیه در باکو و تاشکند هم بودند.

در سال 1296 وقتی میرزا کوچک خان، نهضت انقلابی جنگل را با مبارزه‌ای چریکی علیه دولت مرکزی و قشون انگلستان در شمال ایران برپا کرد، حزب کمونیست ایران با حمایت مستقیم ارتش شوروی در گیلان تشکیل شد؛ و اولین هدف آن نیز نفوذ در این نهضت بود. زیرا ماهیت نهضت مبارزه محرومان ایران علیه استثمار و استعمار و استبداد بود که از روح اسلامی مردم گیلان برخاسته بود. از سویی دیگر حزب کمونیست تازه تاسیس شده توانست با

شعارهای دفاع از محرومان، مبارزه با استعمار و استبداد و با پشتوانه انقلابی حزب کمونیست شوروی در نهضت جنگل نفوذ کند. بدین ترتیب بود که در سال 1299 رابطه حزب با نهضت بسیار صمیمی می‌نمود. دیگر این که حزب کمونیست بعد از اینکه درون نهضت جاگیر شد در اولین اقدام علیه میرزا کوچک خان دست به کودتا زد و اعلام کرد که: «میرزا کوچک خان از سمتهای خود در دولت انقلابی معزول است» و بدین گونه از درون علیه میرزا و نهضت به مبارزه پرداخت. دولت شوروی نیز که از نهضت به عنوان عامل فشار بر انگلستان استفاده می‌کرد، با چراغ سبز دیدن از انگلستان، سیاست خود را نسبت به نهضت تغییر داد و با این چرخش، حزب کمونیست ایران نیز از صحنه گیلان خارج شد تا نهضت جنگل هم که از تفرقه درون و ضربات حزب کمونیست بی‌رمق شده بود با اولین یورش دولت مرکزی میدان را خالی کند.

حزب کمونیست پس از به شکست کشاندن نهضت جنگل به تهران انتقال یافت و در طی سالهای 1301 تا 1304 زیر سایه حکومت رضاخان توانست اتحادیه‌های کارگری چندی را سازماندهی کند. اما با ظهور سلطنت پهلوی و بسط دیکتاتوری وی، حزب کمونیست هم منحل شد؛ و بدین ترتیب اولین دوره حزب کمونیستی در ایران خاتمه یافت.

«کمینترن»³ در سال 1313 ماموریت تجدید سازمانی فعالیت کمونیستی در ایران را به «سفرالله اصلانی» محول کرد. او نیز به ایران آمد و به کمک «عبدالصمد کامبخش» به فعالیت پرداخت. آنها تا سال؛ 1316 یعنی زمان دستگیری گروه موسوم به «53 نفر» با کمینترن مرتبط بودند⁴؛ و ظاهراً رضاخان اطلاعات خاصی از آن حزب نداشت. اما آنها بعد از دستگیری گروه موسوم به 53 نفر از فعالیت دست برداشتند. حال که بحث به اینجا کشید بی‌مناسبت نیست تذکری نیز درباره گروه موسوم به 53 نفر داده شود. دکتر تقی ارانی استاد دانشگاه که شخصیتی علمی، فرهنگی و سیاسی محسوب می‌شد بعد از آلمان به ایران مراجعت کرد ضمن تدریس در دانشگاه، با انتشار مجله «دنیا» افکار خود را ترویج نمود؛ و از طرفی با گرافه‌گویی‌های بازگشت به گذشته ایران قبل از اسلام که توسط رژیم و گروه روشنفکران «ربعه»⁵ ترویج می‌شد به مخالفت برخاست. زیرا معتقد بود که این طرز تفکر زمینه‌ساز نوعی نژادپرستی و ظهور فاشیسم در ایران خواهد شد و از طرف دیگر نقش روشنفکران را در فضای تلخ سخت رژیم دیکتاتوری پهلوی، رشد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه و مردم ایران می‌دانست. او با همکاری «بزرگ علوی» و «ایرج اسکندری» مجله دنیا را منتشر کرد. محور مقالات این مجله آشنا کردن محصلان و جوانان با دستاوردهای علم و تکنولوژی و هنر غربی و نشان دادن نادرستی اندیشه نژادپرستی بود. انتشار این مجله که با موافقت شهربانی رژیم پهلوی اول چاپ می‌شد، باعث شد که گروهی از تحصیل کردگان و محصلان دور آن جمع شوند و این در حالی بود که تقی ارانی و گروه همکاران او هیچ جهت‌گیری مستقیمی به نفع مارکسیسم و مرام کمونیستی نداشتند و از موضعگیری‌های سیاسی نیز پرهیز می‌کردند، اما ظاهراً کمینترن توانست در میان آنها نفوذ کند. زیرا نفوذ افرادی چون «محمد رضا قدوه» از اعضای حزب کمونیست سبب شد تا شهربانی در اردیبهشت 1316 این جریان را به عنوان گروهی کمونیستی وابسته به کمینترن دستگیر کند و ضمن پرونده‌سازی خود به آنها نام گروه 53 نفر را داد و سپس آنها را به اتهام فعالیت‌های کمونیستی و براندازی حکومت وقت به حبس‌های طولانی 3 تا 10 سال محکوم کرد. تا اینکه تقی ارانی در زندان جان سپرد و مابقی بعد از شهریور 1320 از زندان آزاد شدند. البته اکثریت افراد دستگیر شده تا قبل از دستگیری با یکدیگر، و همچنین با مرام کمونیستی و مارکسیستی آشنایی نداشتند؛ حتی برخی از آنها با مرام کمونیستی نیز مخالف بودند بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آنها نه تنها گروه متشکل نبودند، بلکه اغلب جوانانی بودند که به سخنان و مقالات ارانی و تفکرات او که همان توجه به تمدن غرب بود گرایش پیدا کرده بودند.

بزرگ علوی از اصلی‌ترین افراد این گروه در نامه ای که در سال 1990 نوشت درباره این گروه چنین اظهار نظر کرد: «اساساً نمی‌دانم این موضوع گرفتاری پنجاه و سه نفر اهمیتی دارد تا کسی در این حد وقت گرانبهای خود را صرف پژوهش آن کند. جمعی جوان بی تجربه که چند تا، چند تا، با هم درباره امور کشورشان نشسته و گپ می‌زدند، رییس شهربانی وقت آنها را گرفت، حبس کرد و از آنها هیولایی ساخت که هیچ نبودند، حالا یکی بیشتر سخت جانی کرد و دیگری کمتر، چه اهمیت تاریخی دارد؟ قضاوت من درباره پنجاه و سه نفر چیزی بیش از این نیست. بسیاری از پنجاه و سه نفر اصطلاح کمونیسم را از شهربانی مختاری آموختند و آنها چند تن از پنجاه و سه نفر را تشویق و وادار به تشکیل حزب توده

کرده اند...»⁶.

تاسیس حزب توده ایران

در هفتم مهر ماه 1320 نزدیک به يك ماه پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان حزب توده ایران تشکیل شد که موسسان آن هشتاد نفر بودند. این گروه ترکیب ناهمگونی را از برخی از اعضای حزب اجتماعیون دوره مشروطه، برخی از افراد گروه موسوم به 53 نفر، برخی از کمونیست‌های خارج زندان و برخی از سیاسیون غیرکمونیست و روشنفکران و دانشگاهیان که اکثر آنها نیز بعد از چندی حزب را ترک کردند تشکیل دادند. کمیته مرکزی موقت حزب متشکل از افراد زیر بودند:

1- سلیمان میرزا اسکندری (از حزب اجتماعیون) 2- عباس اسکندری 3- ایرج اسکندری (از گروه 53 نفر) 4- دکتر رضا رادمنش (از گروه 53 نفر) 5- رضا روستا (از کمونیست‌های قدیمی) 6- دکتر محمد بهرامی 7- بزرگ علوی (از گروه 53 نفر) 8- علی امیرخیزی 9- محمد یزدی 10- دکتر مرتضی یزدی (از گروه 53 نفر) 11- عبدالحسین نوشین (از کمونیست‌های قدیمی).

چنان چه از ترکیب این افراد مشخص می‌شود، این حزب در ابتدای تاسیس ماهیت تمام عیار کمونیستی نداشت. کیانوری موسسان حزب را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

1- بخشی از گروه 53 نفر.

2- عده‌ای از عناصر ملی که سابقه آزادیخواهی داشتند، مانند: سلیمان محسن اسکندری.

3- کمونیست‌های قدیمی که قبل از «53 نفر» دستگیر شده بودند و ده سال در زندان بوده اند، مثل: اردشیر آوانسیان و رضا روستا.

4- عناصر کاملاً فاسد، جاه طلب و مقام خواه، همانند: عباس اسکندری، محمد یزدی⁷.

اردشیر آوانسیان از کمونیست‌های قدیمی (شبکه کامبخش) و یکی از اعضای موثر حزب توده که حدود پانزده یا بیست روز بعد از تشکیل حزب توده از زندان آزاد شد، از ابراز تعجب نسبت به کمیته مرکزی حزب خودداری نمی‌کند و می‌نویسد: «وقتی به سازمان حزب نظر انداختم و مخصوصاً وقتی کمیته مرکزی آن روز را بررسی کردم حقیقتاً شاخ در آوردم... برای من روشن شد که وضع کمیته مرکزی نه تنها رضایتبخش نیست بلکه اگر چنین مرکزی داشته باشیم این حزب کارش به جایی نخواهد رسید... معلوم شد ابتکار چنین کمیته مرکزی با ایرج اسکندری بوده است، روستا هم که شخصیتی نداشت هر چه ایرج گفته او نیز قبول کرده بود»⁸. وی کمیته مرکزی حزب را نیمه کمونیست و نیمه دارای ایدئولوژی بورژوایی می‌دانست که ترکیب «شتر گاو پلنگ» داشت⁹.

اما آیا حزب ماهیت مارکسیستی نداشت؟ یکی از اتهاماتی که از ابتدای تشکیل حزب توده به آن زده‌اند این است که حزب توده وابسته به شوروی است؛ و رهبران و نشریات حزب از بدو تشکیل سعی در مقابله با این اتهام داشته‌اند:

حزب توده ایران از نظر داخلی دارای سیاستی مبتنی بر دفاع از منافع ملی و قانون اساسی و دموکراسی، و از نظر خارجی مدافع سیاست ضدفاشیست و ضداستعمار می‌باشد.

در این خصوص رهبر ارگان حزب توده ایران چنین نوشت: «... ما دوستی خود را چه با بریتانیا، چه با شوروی مشروط به يك شرط می‌کنیم و آن اینکه این دو دولت منافع خود را در حدود منافع ملی ما، در حدود ارتقا و سعادت عمومی ما حفظ کنند. که این دو دولت حامی هیچگونه سیاست ارتجاعی یا افراطی در ایران نباشند»¹⁰ و در جای دیگر از همان مقاله چنین می‌خوانیم: «... ما هر روز که احساس کنیم همسایه شمالی ما برخلاف تصور ما می‌خواهد در ایران منافع استعماری برای خود فرض نماید، یا قصد آن را داشته باشد که رژیم خود را به زور بر ملت ما تحمیل کند، یا بخواهد ایران را منضم به خاک خود سازد، ما با این روش سخت مبارزه خواهیم کرد.»

در مقاله ای تحت عنوان «آزادی و استقلال ایران» حزب، منظور خود را از «استعمار» روشن می‌سازد و می‌گوید: «حزب توده ایران در شعار خود، بر

علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید» به هیچ دولت و ملت خاصی نظر ندارد بلکه مفهوم مطلق استعمار را به هر شکل و از طرف هر دولتی که باشد هدف مبارزه خویش ساخته است.¹¹ حزب توده ایران صریحا اعلام می‌دارد که به هیچ یک از احزاب و مرام‌های بین‌المللی بستگی ندارد و از آنها متابعت نمی‌کند: «نسبت کمونیستی به حزب توده ایران، نسبتی که دسته سید ضیا می‌کوشند به ما وارد سازند و بدان وسیله سعی دارند سرمایه داران و تجار ایران را از ما بترسانند، نسبتی است غلط و دور از حقیقت. حزب توده ایران حزبی است مشروطه‌خواه و طرفدار قانون اساسی. چرا؟ زیرا ما معتقدیم که افکار کمونیستی و سوسیالیسم زائیده شرایط اجتماعی خاصی است که در ایران وجود ندارد و اگر روزی حزب کمونیست در ایران به وجود آید آن حزب قطعاً توده نخواهد بود»¹². رهبران حزب توده ایران می‌دانند که بزرگترین وظایف امروزی، در این جهان پر هیاهو و در ایران پر هرج و مرج دو چیز است: حفظ آزادی، حفظ استقلال.

حزب توده ایران می‌داند که در ایران امروز باید قسمت عمده مردم را که از دست حکومت به جان آمده‌اند متشکل کرد و در ایران یک دموکراسی از نوع دموکراسی آمریکا و انگلستان مثلا یک دموکراسی که تمایل به حفظ منافع اکثریت داشته باشد ایجاد نمود. هیچ تاکتیک دیگری در شرایط اجتماعی کنونی برای یک حزب ملی وطن‌پرست غیر از این صحیح نیست...»
و در مقاله‌ای دیگر می‌گوید:

«... صحبت کسانی که می‌خواهند حزب ما را تابع یک مرام بین‌المللی جلوه دهند کاملاً غلط است. و ما نه فقط مرام دموکراسی را مرام حزب خود قرار داده‌ایم بلکه تنها وظیفه هر آزادیخواه را در شرایط کنونی مبارزه برای برقراری دموکراسی و اجرای قانون اساسی می‌دانیم»¹³.
حزب توده ایران به این سوال که حزب چه طریقی را برای رسیدن به هدف‌های خود بر می‌گزیند چنین پاسخ می‌دهد: «دشمنان ما نسبت می‌دهند که ما می‌خواهیم با آشوب و اغتشاش منافع خود را تامین کنیم... ما معتقدیم که باید از طرق قانونی و به وسیله پارلمانتاریزم به مقاصد خود نایل شویم. برای نجات از زنجیرهایی که عناصر فاسد امروزه به دست و پای ما گذاشته‌اند چه راهی جز پیروزی در انتخابات دوره چهاردهم داریم؟ هیچ!»¹⁴.
حزب ما برای آنکه مرام خود را اجرا کند تنها وسیله‌ای را که صحیح می‌داند، موفقیت پارلمانی و پیروزی در انتخابات است. حزب می‌خواهد با ایجاد یک جمعیت قوی و متشکل و اتحادیه‌های نیرومند، قدرتی به وجود آورد که آن قدرت بتواند دولت را به گذراندن قوانین مورد نظر (البته با اتکا به مقررات قانونی و متابعت کامل از اصول قانون اساسی) وا دارد.

پس تهمت کسانی که حزب توده ایران را آشوب‌طلب و مسلح می‌نامند صرفاً یا از روی بی‌خبری است یا از روی غرض‌ورزی است»¹⁵.
اما حقیقت غیر از این است تقریباً تمام رهبران حزب توده. چه آنهایی که از آن جدا شده‌اند و چه آنهایی که تا آخر به آن وفادار ماندند اذعان کردند که حزب متمایل یا وابسته به حکومت شوروی و حزب کمونیست شوروی بوده است. چنانچه کیانوری در مصاحبه 1362/07/18 خود با سیمای جمهوری اسلامی ایران اعتراف کرد: «حزب ما "توده" در سال 1320 در دامان اتحاد شوروی به وجود آمد، همان طور که حزب کمونیست در سال‌های قبل و گروه 53 نفر در 5 الی 6 سال قبل از آن در دامان کمیترن؛ یعنی باز هم همان اتحاد شوروی به وجود آمد.»¹⁶
بابک امیرخسروی که خاطرات کیانوری را نقد کرده، ضمن رد وابستگی اولیه حزب توده می‌نویسد:
«... مشخصاً بر اساس تجربه طولانی، وابستگی حزب توده به شوروی [را] امرالعیوب می‌دانم. اما این پدیده را امر «مادرزادی» و ذاتی وی نمی‌دانم. حزب توده ایران را وابسته کردند و این وابستگی تا دبیران اولی کیانوری، هرگز تمام و کمال نبود.»¹⁷
اما جناب اردشیر آوانسیان در خاطرات خود دم خروس را نشان می‌دهد:

«معلوم نیست این رفقا چه حزبی می‌خواستند تشکیل دهند، از وضع چنین بر می‌آید که آنها خواسته بودند حزب دو جناحی به وجود بیاورند؛ یعنی هم حزب مارکسیست و هم حزب ملیون باشد. پس می‌شود چنین نتیجه گرفت که اولاً کمیته مرکزی حزب عبارت از دو گروه بوده است یکی گروه مارکسیستی و دیگری گروه ملی»¹⁸. خلیل ملکی نیز می‌گوید: «اما این کمیته ظاهر حزب بوده است زیرا از اعضای کمیته مرکزی قبل از کنگره اول فقط

(ایرج اسکندری) به مسایل تئوریک وارد بود. بقیه نسبتاً عوام بودند... یادم هست زمانی بود که کمیته مرکزی آن قدر دچار قطع‌الرجال شده بود که در غیبت بعضی مجبور بودند، اعلامیه‌ها را بدهند افرادی که در کمیته مرکزی نبودند بنویسند.¹⁹ به راستی این افراد خارج از کمیته مرکزی چه کسانی بودند؟ آوانسیان آنها را چنین معرفی می‌کند: «آنها (کمیته مرکزی) به طور مخفی خارج از حزب توده مرکز کمونیستی به وجود آورده بودند که این مرکز بایستی هم کمیته مرکزی و هم حزب توده را اداره کند. اعضای این مرکز عبارت بودند از رفقا، روستا، رادمنش، ایرج، بهرامی، دکتر یزدی و من که غیاباً در این مرکز انتخاب کرده بودند».²⁰ وی در صفحات قبل خاطرات خود نیز به این موضوع اشاره می‌کند. به عبارت دیگر کمیته مرکزی ظاهری آراسته داشت و چهره‌های معرفی شده به مردم از عناصر ملی و روشنفکر و بعضاً کمونیست انتخاب شده بودند اما حزب در باطن مرام کمونیستی داشت. با توجه به بی‌اطلاعی و کم سوادی کمیته مرکزی و حتی دبیرکل آن (سلیمان میرزا اسکندری) مرکز کمونیستی مخفی حزب نقش خط‌دهنده اصلی حزب را بازی می‌کرد که ضمن دایر کردن کلاسهای مخفی مارکسیستی برای اعضا و کمک به استعاله آنها، جریان اصلی تصمیم‌گیری حزب را نیز شکل می‌دادند. اما ارتباط حزب با دولت اتحاد جماهیر شوروی نیز از همان ابتدا روشن است. کتاب «استالین‌یسم و حزب توده ایران» به نقل از انور خامه‌ای می‌نویسد: «پس از اشغال ایران توسط متفقین در جریان جنگ جهانی دوم، با سقوط دیکتاتوری رضا شاه زندانیان سیاسی از زندانها آزاد گردیدند، اعضای گروه «53 نفر» که به رهبری دکتر ارانی در دوران رضاشاه به فعالیت‌های کمونیستی، در حد مطالعات تئوریک و نه مبارزات اجتماعی مشغول بودند پس از آزادی از زندان هسته اولیه حزب توده ایران را تشکیل دادند. رهبری این گروه با ایرج اسکندری بود و افرادی مانند دکتر یزدی، دکتر رادمنش نیز در کنار او به فعالیت پرداخته بودند. این جمع حس می‌کردند که برای آغاز کار یک حزب کمونیست در ایران نیاز به حمایت بین‌المللی دارند و برای کسب این حمایت بنا به قول انورخامه‌ای، به سفارت شوروی مراجعه نمودند. برخلاف انتظار آنان با تاسیس حزب کمونیست در ایران مخالفت گردید. سرانجام با وساطت رضا روستا، مشروط به رعایت شرایط خاص و توجه به موازین لازم اجازه تاسیس حزب از سوی مقامات شوروی صادر شد»²¹.

آوانسیان از نظرگاه دیگری به مساله می‌نگرد. او می‌نویسد که: «کمیته مخفی حزب لزوم همکاری نزدیک با کمینترن را لازم می‌دانست و غیر این هم معنی نداشت» و این در حالی بود که خود وی برای ارتباط با کمینترن انتخاب شده بود. دلیل انتخاب آوانسیان، عضویت وی در کمیته مرکزی حزب کمونیست سابق بود که ارتباطاتی با کمینترن داشت. با این حال سفر آوانسیان به مسکو به دلیل جلوگیری از استفاده دشمنان نهضت کمونیستی و ضرر به چنین نهضتی انجام نشد. «گیورکی دیمیتروف» رییس کمینترن طی نامه‌ای نوشت:

«رفقا پیشنهاد کرده‌اند شما مسافرتی به مسکو بنمایید و با کمینترن تماس بگیرید، ولی در شرایط فعلی این کار مناسب نیست. دشمن از مسافرت شما استفاده نموده به نهضت ضرر خواهد رساند.» وی در همین نامه 4 شعار پایه‌ای و تاکتیکی حزب را این چنین بیان داشته بود:

1- همه نیروها علیه فاشیسم؛

2- دفاع از زحمتکشان و متشکل نمودن آنها؛

3- مبارزه برای دموکراسی در ایران؛

4- دفاع از شوروی و عمومیت دادن به وجهه و محبوبیت شوروی در ایران.²²

بدین ترتیب تشکیل حزب توده ایران زیر نظر مستقیم شوروی انجام شد. حتی اگر این حکم را نپذیریم. اجازه شوروی برای تاسیس این حزب ضروری بود که این اجازه نیز از جانب همسایه شمالی صادر شد. اما حزب توده در چارچوبی که شوروی تنظیم کرده بود، محدود گشت. زیرا شوروی نمی‌خواست فعالیت‌های حزب اخلاقی در امور مربوط به متفقین در ایران ایجاد نماید و فعالیت‌های اقتصادی آنها را مختل کند. لذا حزبی کمونیستی تشکیل شد که به توصیه شوروی از شخصیت‌های خوشنام و وجیه‌المله استفاده کرد تا از وجه اجتماعی آنان برای جلب حمایت مردم از حزب استفاده نماید.²³ و از این طریق بتواند در آینده به عنوان اهرم فشار شوروی در ایران عمل نماید تا نه تنها در بازی سیاسی در برابر حکومت ایران بلکه در بازی قدرت در مقابل دو کشور اشغالگر دیگر برگ برنده‌ای برای شوروی باشد.

با این وجود حزب مصلحت ندانست که نام حزب کمونیست را بر خود بنهد. پس با صلاحدید ایرج اسکندری نام حزب توده ایران بر آن نهاده شد حالا چرا؟ آوانسیان در توضیح علت آن می‌گوید: «در آن روزها برای اینکه توده‌های وسیع‌تری را دور خود جمع کنیم، بهتر آن بود که نام حزب را کمونیست نگذاریم»²⁴.

کیانوری علت نامگذاری حزب توده بر حزب جدیدالتاسیس را طرح استالین برای کشورهای عقب مانده می‌داند: «علت اینکه نام حزب را "توده" گذاشتند، یک مساله قدیمی است که در سال 1936 استالین مطرح کرد. او می‌گفت که در کشورهای عقب مانده کمونیستها نباید به نام حزب کمونیست فعالیت کنند، بلکه باید در جبهه شرکت کنند، چون که در این کشورها هنوز برای پذیرش افکار کمونیستی آمادگی نیست. این مال 1936 است بدین ترتیب پیشنهاد شوروی‌ها این بود که کمونیسم در یک کشور اسلامی زمینه‌ای نخواهد داشت و شما نمی‌توانید بجز عده معدودی، کسی را جلب کنید. لذا یک حزب وسیعی بسازید که افراد طرفدار پیشرفت و ترقی اجتماعی و سوسیالیسم به طورکلی، نه کمونیسم، به آن جلب شوند»²⁵.

نامگذاری حزب نیز اشعار به فریب و نیرنگ سران و گردانندگان حزب و نیز دقت همسایه شمالی در انتخاب اهداف و تاکتیک‌های استعماری داشت. با توجه به آنچه گفته شد، شعار اولیه حزب مقاومت همه طبقات و قشرهای آزادیخواه در مقابل رجعت به دیکتاتوری بود. «حزب توده ایران پس از تشکیل، نخستین شعار مبارزه را مقاومت همه طبقات و قشرهای آزادیخواه در مقابل رجعت دیکتاتوری اعلام داشت و برای این منظور دو نکته را هدف خویش قرار داد:

- 1- به دست آوردن آزادی‌هایی که به موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است.
 - 2- جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکای به قدرت جمعی توده ایران.
- هیات موسسان حزب با توجه به کلیه اوضاع و احوال داخلی و خارجی تصمیم گرفت اساس مبارزه حزب را بر دفاع از دموکراسی استوار سازد و بدین طریق توانست جبهه متحد و نیرومندی در قبال ارتجاع بنیان گذارد»²⁶.
- در این شعار به مرام کمونیستی حزب هیچ اشاره‌ای نشده است، بلکه چنان چه از ترکیب اعضای کمیته مرکزی و دستورالعمل کمیته بر می‌آید، تأکید اصلی بر دموکراسی و مبارزه در قالب پارلمان است. طبعاً روش قهرآمیز و مبارزه انقلابی لااقل در ظاهر حزب توده دیده نمی‌شود. همچنین در مرامنامه اولیه حزب مذکور که در 8 بند نگاشته شده است این امر بخوبی دیده می‌شود:
- «حزب توده ایران اصول اساسی مرامنامه خود را در بدو تاسیس به شرح زیر اعلام نمود:

- 1- حفظ استقلال و تمامیت ایران
- 2- برقرار کردن رژیم دموکراسی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و قلم و عقیده و اجتماعات
- 3- مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی
- 4- اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران
- 5- اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده توده ملت از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت

6- تعدیل مالیاتها با در نظر گرفتن منافع توده

7- اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگاهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط آهن؛

8- ضبط اموال و دارایی پادشاه سابق به نفع ملت ایران»²⁷.

چنانچه در مرامنامه مذکور ملاحظه می‌شود. هیچ نشانی از روحیه انقلابی در آن دیده نمی‌شود آنچه مرامنامه بر آن تأکید دارد، اصلاحات رو بنایی در ساختار رژیم سلطنتی ایران است. البته با توجه به جو ایران آن زمان و روحیه مذهبی مردم، حزب توده توان اقدام انقلابی برای به دست گرفتن قدرت را

نداشت و ناچار بود که خود را حزبی اصلاح طلب معرفی نماید و هیچ گاه جانب احتیاط را از دست ندهد. همچنین رعایت احتیاط در اظهار نظر حزب توده درباره مذهب هیچگاه کم رنگ نشد و رهبران حزب هرگز خود را در تقابل با روحیه دینی مردم ایران قرار ندادند. با این وجود هیچ گاه پایگاهی وسیع و مردمی در میان توده مردم نیافتند و علی‌رغم سازماندهی بسیار قوی و بهره‌گیری از توان مالی و فکری همسایه شمالی هرگز نتوانستند در جامعه ما نفوذ لازم را داشته باشند بدین خاطر بیشتر به مانورهای تبلیغاتی سنگین و پرحجم روی می‌آوردند، مانورهایی که بیشتر موجب ترس آمریکا (استعمارگر جدید دنیای غرب) از وضع داخلی ایران می‌شد و مسلماً یکی از دلایل کودتای آمریکایی 28 مرداد، همین رفتار حزب توده بود. از طرف دیگر، رفتار منافقانه حزب در نفوذ به ارتش و سعی در فراهم نمودن مقدمات کودتای نظامی، حزب توده را در تقابل مستقیم با منافع همه گروه‌ها و جریان‌های داخلی و خارجی قرار داده بود؛ یعنی نه تنها استعمارگران و دربار از حزب توده وحشت داشتند، بلکه مذهب‌یون و ملیون نیز حزب توده را خطری بالقوه می‌دانستند. عملکرد 12 ساله حزب از تاسیس تا کودتای 28 مرداد هم بیانگر رفتار منافقانه حزب در تمام جریان‌ها و تحولات جامعه بود که به گوشه‌ای از آنها در فصول گذشته اشاره شد. واقعیت این است که بایست از حزب توده و جنبه‌های پنهان و پیدای آنها تحلیلی دقیق صورت گیرد، امری که در حوصله این نوشتار نیست و شاید در وقتی دیگر بدان پرداخته شود.

2- حزب ایران

پس از حزب توده، دومین حزب دوره سوم احزاب سیاسی ایران، حزب «ایران» است که در اسفند 1322 تشکیل شد. هسته اولیه حزب ایران کانون مهندسين ایران بود. کانون مذکور در سال 1321 توسط برخی جوانان تحصیل‌کرده و روشنفکر در جهت اهداف اداری و صنعتی تشکیل شد. اما به مرور به سازمانی سیاسی مبدل گردید؛ و پس از آن نیز «به دو بخش تقسیم شد، گروهی از اعضای تندرو آن به سمت اتحادیه کارگری هوادار حزب توده گرایش یافتند و بیشتر اعضای میانه رو آن حزب ایران را پدید آوردند...»²⁸ تشکیل‌دهندگان اولیه حزب احمد زیرک‌زاده (دبیرکل)، غلامعلی فریور، جهانگیر حق‌شناس، علیقلی بیانی، کاظم حسینی، دکتر شمس‌الدین جزایری، مرتضی مصور رحمانی، مهندس ناصر معتمد، مهندس گزیده‌پور، دکتر عبدالله معظمی، دکتر محسن نصر، محسن خواجه‌نوری و حسین مکی بودند که بعدها ارسالان خلعتبری، اللهیار صالح، دکتر جهان‌شاه صالح، مهندس خسرو هدایت و مهندس احمد توکلی هم به آنها اضافه شدند. حزب ایران از ایدئولوژی خاصی پیروی نمی‌کرد بلکه حزب ملی‌گرا با اهدافی لیبرالیستی بود که با اعتقاد کامل به مدرنیته پا به عرصه گذاشت و چون روحیه‌ای ضد کمونیستی داشت، بسیاری از روشنفکران مخالف کمونیست و غیرمذهبی را به خود جذب کرد. از سویی دیگر، اعضای حزب بیشتر درصدد به دست آوردن مشاغل مهم اداری بودند تا از طریق نفوذ در آن مشاغل انجام اصلاحات در نظام سیاسی کشور را ممکن سازند و جامعه را به سمت و سوی تجدد سوق دهند بنابراین نسبت به تغییرات عمده سیاسی و اجتماعی مخصوصاً در ساختار رژیم سیاسی ایران هیچ برنامه و نظری نداشتند.

مهندس مهدی بازرگان از فعالان سیاسی آن زمان و بنیانگذاران کانون مهندسين ایران هدف از تشکیل حزب ایران را چنین تشریح می‌کند: «موسسین حزب ایران... لازم دیده بودند فکر تجددخواهی و اقدامات اصلاحی خود را در یک سطح بالاتر از فعالیتها و خدمات اداری و فنی یعنی در سطوح وکالت و وزارت نیز توسعه دهند. متوجه و معتقد شده بودند که تا مقامات سیاسی و زمامداری در اختیار طبقات دانا و سالم و افراد خودشان قرار نگیرد، کار مملکت سامان و صلاح پیدا نخواهد کرد. ولی مکتب فکری آنها از این حد بالاتر و وسیع‌تر نرفته، ایراد و عنایت چندانی به تغییرات عمیق سازمان اجتماعی و سیاسی مملکت نمی‌کردند...»²⁹ بنابراین حزب ایران در سطح رو بنا ماند و تا زمان تشکیل دولت مصدق، نتوانست فعالیت جدی و خاصی داشته باشد. همچنین در تربیت نیروهای کارآمد در جهت اهداف حزب هم ناموفق بود.

تحولات در حزب ایران

حزب ایران در طول فعالیت خود با تحولاتی مواجه شد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود: تحول اول: ائتلاف با احزاب استقلال، پیکار و میهن‌پرستان که از فرایند آن حزب میهن تشکیل شد که هدف از تشکیل آن مقابله با نفوذ بیگانگان اعلام گردید. منظور از بیگانگان نیز عمدتاً دولت شوروی بود. «فردوست» معتقد است که این حزب از کمک‌های مالی محمدرضا پهلوی برخوردار بوده است. اما

در نهایت به دلیل مشکلات مالی و انشعابات مکرر، حزب انحلال خود را اعلام کرد (اواخر 1324). تحول دوم: بعد از انحلال حزب میهن، ادغام حزب ایران با حزب میهنپرستان بود که به گسترش آن کمک بسیاری کرد. در ائتلاف جدید، کریم سنجابی، ابراهیم عالمی، جزایری، مصور رحمانی، خلعتبری، اللهیار صالح، ناصر اعتمادی، حسن نزیه، سیدمهدی پیراسته و ناصر نجمی از اعضا جدید حزب بودند و روزنامه «جبهه» به صاحب امتیازی و مدیر مسوولی احمد زیرکزاده ارگان آن به شمار می‌رفت. حزب ایران به جز این روزنامه، نشریات دیگری را نیز منتشر می‌کرد که به عنوان ارگان سازمان و تشکیلات مختلف آن عمل می‌کردند این ائتلاف در هفتم فروردین ماه 1325 رسماً اعلام شد. تحول سوم: تشکیل جبهه موتلفه احزاب آزادیخواه توسط حزب توده، حزب ایران، حزب دموکرات کردستان، فرقه دموکرات آذربایجان، حزب جنگل و حزب دموکرات ایران (قوام السلطنه) بود. با این ائتلاف حزب ایران و حزب توده در کابینه ائتلافی قوام شرکت کردند؛ و اللهیار صالح از حزب ایران، در کابینه ائتلافی پست وزارت دادگستری را تقبل کرد. البته عمر این ائتلاف بسیار کوتاه بود و 75 روز بیشتر طول نکشید. تحول چهارم: انشعاب در حزب ایران بود. انشعابیون به رهبری دکتر شمس‌الدین جزایری مخالف ائتلاف با حزب توده بودند بجز جزایری، ارسالان خلعتبری، هوشنگ عسگری نیز در این انشعاب شرکت داشتند که حزب جدیدی به نام حزب وحدت ایران را تشکیل دادند. ائتلاف حزب ایران با احزاب مذکور و شرکت در کابینه قوام نه تنها فایده‌ای برای حزب نداشت، بلکه باعث انشعاب در درون حزب شد و به اعتبار آن لطمه زد. زیرا با عناصر وابسته و تجزیه‌طلب و قدرت‌طلب متحد شده و بی‌ریزگی حزب را عیان ساخت. تحول پنجم: مهمترین تحول حزب، شرکت در تشکیل جبهه ملی بود. حزب ایران در جریان انتخابات دوره پانزدهم مجلس از مصدق پیروی می‌کرد و با اوجگیری نهضت ملی، یکی از احزاب اصلی تشکیل دهنده جبهه ملی بود که در دولت مصدق نیز توانست مناصب مهم دولتی را تصاحب کند. همچنین برخی از اعضا آن نیز در مجلس کرسی‌هایی را به دست آوردند. از این تاریخ به بعد، حزب ایران، جزئی از جبهه ملی بود که سرانجام پس از کودتای 28 مرداد نیز برخی از رهبران آن دستگیر شدند که بعد از آزادی، فعالیت چندانی نداشتند، با این حال تحت جریان خاص نهضت مقاومت ملی ایران و جبهه ملی دوم فعالیت داشتند که در فصل بعد به این موضوعی پردازیم.

3- حزب اراده ملی

سید ضیا طباطبایی عامل سیاسی کودتای 1299 که چندی هم نخست وزیر کودتا شد با اوجگیری قدرت رضاخان به دلیل اختلافاتی که بین این دو بود، با صلاح‌دید انگلیسی‌ها به فلسطین رفت و طول مدت دیکتاتوری را در فلسطین به کار دلالتی و خرید و فروش زمین مشغول شد. انگلیسی‌ها در آن زمان برای این که زمین‌های فلسطینیان را تصاحب کنند و به یهودیان مهاجر بسپارند، نیاز به دلالتی داشتند که در این امر آنها رایاری کنند و از طرفی این دلالتان می‌بایست ظاهری دینی و اسلامی می‌داشتند تا کشاورزان فلسطینی به آنها اطمینان می‌کردند. بدین خاطر طباطبایی در ظاهر در تبعید به فلسطین به کار کشاورزی مشغول بود و در اصل عامل انگلیس در خرید زمین‌های فلسطینی‌ها و فروش آنها به یهودیان بود. با سقوط دیکتاتوری و جو جدید و سیاسی‌بازی که در جامعه آن روز ایران به وجود آمده بود، به سیدضیا ماموریت دیگری محول شد که آن متشکل کردن نیروها و عناصر غربزده طرفدار انگلیس بود. بدین دلیل او دو سال پس از سقوط رضاخان با شعارهای ملی و اسلامی به ایران بازگشت و در جهت اهداف انگلیس قدم برداشت. او ابتدا خود را قربانی دستگاه رضاخان نامید و رضاخان را دشمن اسلام معرفی کرد و با این شعار عوام‌فربانه خود را مسلمان و وطن‌دوست جا زد. سپس در آذر ماه 1322 اتحادیه جراید ملی را به وجود آورد؛ و در اقدام بعدی حزب وطن را در تابستان 1322 و سرانجام در بهمن ماه سال 1323 حزب اراده ملی را تشکیل داد؛ و این در حالی صورت گرفت که هنوز حزب وطن مشغول فعالیت بود³⁰ (حزب اراده ملی که بیشتر از احزاب فاشیستی الگو گرفته بود، از منسجم‌ترین احزاب تاریخ ایران بود که از لحاظ تشکیلاتی و نظم بعد از حزب توده، از قوی‌ترین احزاب ایران به شمار می‌رفت). حزب اراده ملی که از جانب برخی محافل انگلیسی نیز حمایت می‌شد، در نقطه مقابل حزب توده قرار داشت و به طور مشخص هدف اولیه آن مقابله با نفوذ کمونیست‌ها در ایران بود. افرادی که در این حزب با سید ضیا همکاری می‌کردند عبارت بودند از مظفر فیروز، دکتر طاهری، سیدکاظم یزدی، برادران رشیدیان، کورس بازرگان و حجازی، به جز آنها برخی از روزنامه نگاران و نمایندگان مجلس متمایل به سیاست‌های انگلیس نیز از این حزب پشتیبانی

می‌کردند. حزب از دفتری بزرگ و مجلل در میدان مخبرالدوله برخوردار بود که به نام «دارالخضرا» معروف بود، روزنامه «رعد امروز» ارگان اولیه حزب بود اما بعد روزنامه «هور» و نشریه «روستا» این وظیفه را انجام دادند؛ به جز این روزنامه‌ها، روزنامه‌های «اقدام» به مدیریت عباس خلیلی، «کوشش» به مدیریت سیدمحمدباقر حجازی و «نسیم صبا» نیز از این حزب پشتیبانی کردند و متمایل به آن بودند. تقابل دو حزب «توده» و «اراده ملی» به حدی بود که هر یک دیگری را متهم به وابستگی به بیگانگان می‌کرد. حزب توده، اراده ملی را وابسته به انگلیس می‌خواند و حزب اراده ملی، توده را وابسته به شوروی و ستون پنجم آن کشور معرفی می‌کرد؛ و سرانجام درگیری این دو حزب از حد جنگ تبلیغاتی فراتر رفت و سبب شد تا خیابان‌های تهران در آن روزها شاهد درگیری‌های اعضا و هواداران این دو حزب باشد. حزب اراده ملی با توجه به داشتن امکانات وسیع مالی و تبلیغاتی خود توانست به سرعت رشد کند، اما با روی کار آمدن قوام السلطنه سیاستمدار کهنه کار، چراغ عمر حزب اراده ملی نیز رو به خاموشی نهاد. زیرا در روز اول فروردین 1325 سیدضیا دستگیر شد؛ و حزب او نیز که به طور کلی قائم به شخص وی بود، رو به انحلال نهاد و اعضا و هواداران آن نیز به حزب دموکرات قوام پیوستند و این چنین بود که حزب اراده ملی منحل شد و حتی پس از آزادی سیدضیا نیز احیا نگردید. زیرا سیاست انگلیس دیگر نیازی به سید ضیا و حزب او نداشت؛ و سید ضیا نیز سرخورده از سیاست ارباب، پایان عمر خود را در دهکده اوین (سعادت آباد کنونی) به باغبانی پرداخت و گاه گاهی نیز به شاه جوان و بی‌تجربه مشاوره می‌داد.

مرامنامه حزب

علی‌رغم اینکه حزب واقعیتی ارتجاعی و وابسته به بیگانگان داشت، در ظاهر از مرامنامه‌ای مترقیانه و مستقل برخوردار بود³¹. در واقع حزب خود را پاسدار قانون اساسی قلمداد می‌کرد و به ظاهر اعتقاد به آزادی اندیشه، قلم، عقیده و اجتماعات داشت؛ و برنامه مدونی برای مبارزه با فقر و تکدی ارائه می‌داد و به دیانت مردم احترام می‌گذاشت، منتها با این قید که «تاسیسات دینی نباید در امور سیاسی مداخله کنند.» و دولت باید در امور روحانیت نظارت داشته باشد (همانند الگو ترکیه) و دستگاه مرکزی تبلیغاتی دینی به وجود آورد. همچنین حزب در سیاست خارجی بی‌طرفی را شعار خود قرار داده و الگوی سوییس را بهترین الگومی نامید؛ و نیز در فرهنگ، بهداشت خانواده، اوقاف، مدیریت و سازمان اداری، دادگستری، صنعت، رابطه کارفرما و کارگران، تجارت و قوانین مالی، نیروهای نظامی و در انتظامی و مخالفت با دیکتاتوری نیز برنامه‌هایی ارائه داده بود. با مطالعه مرامنامه حزب روشن می‌شود که حزب برنامه مدون و دقیق برای در اختیار گرفتن عنان قدرت داشته است؛ و انگلستان، سید ضیا و حزب او را به عنوان جانشینی مطمئن برای زمان لازم ذخیره کرده بود، تا در موقع لزوم با این برنامه وارد میدان شده و با نیروهای دسته راستی که دور خود جمع کرده بود؛ قدرت را در دست گیرد، اما بازیهای سیاسی اجازه مانور به سید ضیا و حزب وی را نداد زیرا قوام السلطنه وظیفه نوکری را بهتر از او بلد بود و توانست رقیب را از میدان به در کند.

4- حزب آریا

«دکتر داود منشی زاده» در ظاهر به طرفداری از آلمان و در باطن به هواداری انگلستان حزب «سومکا» (سوسیالیست ملی کشور ایران) را که حزبی فاشیستی بود، تاسیس کرد. این حزب زیر نظر سرلشکر «حسن ارفع» فعالیت می‌کرد و غیرمستقیم تحت نظر محمدرضا پهلوی بود. اما پس از چندی حزب «ناسیونال سوسیالیست آریا» در سال 1326 به رهبری «محمدهادی سپهر» از آن منشعب شد و اعلام موجودیت کرد. این حزب تا سال 1332 نیز به حیات خود ادامه داد. فردوست تصریح می‌کند که مبتکر حزب آریا، «ارفع» بوده که دارای شاخه‌ای نظامی از گروهی افسران ارشد بوده است. در آن زمان بین سرلشکر رزم‌آرا و سرلشکر ارفع بر سر ریاست ستاد مشترک ارتش رقابت سختی در گرفته بود و هر یک از آنها برخی از افسران را دور خود جمع کرده بودند تا به اهداف خود نایل شوند؛ بدین خاطر بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌هایی را در درون ارتش باعث شدند که از این اتفاق سازمان نظامی حزب توده نهایت استفاده را برد.

حزب آریا که از دو شاخه نظامی و سیاسی برخوردار بود به طور همزمان با حزب توده ایران و قوام السلطنه مخالفت می‌کرد، بنابراین می‌توان گفت که

حزب آریا، حزب به معنای واقعی کلمه نبود، بلکه سازمانی سیاسی نظامی در جهت تقویت مبانی رژیم بود که با سازمان فاشیستی به هواداری از سیاست انگلستان در ایران می‌پرداخت.

در اولین بیانیه حزب آریا که به سال 1326 منتشر شده آمده که: «اینک سازمان مرکزی جمعیت وحدت ایران که از تاریخ 24/08/20 تاکنون همواره در سایه سعی و مجاهدت افراد بی‌غرض و صالح آن از هر جهت امتحان خود را در تمام مبارزات سیاسی با گام‌های متهورانه انجام داده است و بدین وسیله تاسیس حزبی را به نام حزب آریا به اطلاع عموم افراد میهن‌پرست ایران رسانیده و متذکر می‌شود که اکثر احزاب تشکیل شده پس از شهریور 20 تاکنون از هر جهت امتحان شایستگی و صلاحیت خود را در ادامه روش منتخبه داده‌اند، بر افراد هوشیار و جوانان رشید ایران دوست عملیات پوچ و خالی از جمعیت این قبیل احزاب پوشالی که با سرمایه و تشویق و مساعدت افراد مجهول‌الیهویه اداره می‌شود، پوشیده نبود، و توضیحات واضح است... همین قدر مزده می‌دهیم که حزب آریا به منظور ترقی و تعالی ایران و رشد فکری و تنویر افکار توده ایران تشکیل یافته... اینک کلیه جوانان میهن‌پرست و مبارز را برای نجات ایران و ملت ایران برای نام‌نویسی و شرکت در تشکیل حزب آریا دعوت می‌نماییم»³².

اگر چه حزب آریا، حزب به معنای واقعی کلمه نبود و از طرفی تاثیر خاصی در حیات سیاسی اجتماعی آن روز ایران نداشت، اما به دلیل اینکه وابسته به دربار بود و از الگوهای فاشیستی پیروی می‌کرد، حائز توجه است و نشان دهنده تفکر شاه و دربار وی است؛ و نیز با وجود اینکه نظام فاشیستی در آن زمان مورد غضب بود و روش‌های آنها نیز به ظاهر مورد نقدهای جدی قرار داشت، دل‌بستگی شاه و اطرافیان وی به این تفکر و روش بیانگر روحیه دیکتاتوری شاه از ابتدای امر است، منتها هنوز ابزار لازم را نداشت و سعی می‌کرد با استفاده ابزاری از احزابی همچون حزب آریا قدرت خود را بسط دهد و همانند پدر به عنوان قدرت بلامنازع صحنه سیاسی ایران مطرح شود، اما حزب آریا، تشکیلاتی ناکارا و علیل بود و نه تنها باری از روی دوش رژیم بر نداشت، بلکه با تشددی که در ارتش ایجاد نمود، زمینه را برای سازمان نظامی حزب توده مهیا کرد.

5- جمعیت فداییان اسلام

جمعیت فداییان اسلام تنها جمعیت و تشکلی بود که در دهه 20 با روحیه اسلامی و بر اساس تکلیف شرعی و به جهت جاری کردن قوانین شرعی و اسلامی تشکیل شد. در فضای آشفته بعد از سقوط دیکتاتوری رضاخان، «احمد کسروی» مورخ آذربایجانی که سال‌های آرامی را در دامن دیکتاتوری گذرانده بود، به تبلیغ دین خود ساخته «پاک دینی» پرداخت و در آن اسلام و مبانی تشیع را به بازی گرفت؛ و از طرفی «سیدمجتبی میرلوحی» معروف به «نواب صفوی» که در آن زمان در نجف تحصیل می‌کرد، با احساس تکلیف شرعی و برای دفاع از کیان دین به ایران آمد و بعد از مناظرات مفصل با کسروی، برایش مسلم شد که او هدفی انحرافی دارد و حاضر نیست از این هدف نیز باز گردد، بدین خاطر در دو نوبت دست به ترور وی زد. ترور اول که در بیست و چهارم اردیبهشت ماه 1324 واقع شد، نافرجام بود، اما نواب که در هدف خود ثابت قدم بود، با صدور اطلاعیه ای جمعیت فداییان اسلام را پایه‌گذاری کرد و تعدادی از جوانان مومن و معتقد به مرام دینی را دور خود جمع کرد تا تشکلی سازمان یافته داشته باشند؛ و هر چند جمعیت فداییان اسلام در ابتدا هدفی دینی داشت و فقط در محدوده دفاع از کیان اسلام پا به عرصه گذاشت، اما بزودی به فعالیتهای سیاسی کشانده شد و خیلی زود نیز تاثیر بسزای خود را بر صحنه سیاسی آن دوران نشان داد.

اولین اقدام جمعیت فداییان اسلام قتل و اعدام کسروی به جرم ارتداد بود که این امر در بیستم اسفند ماه 1324 به دست سیدحسین امامی، سیدمحمد امامی، عبد خدائی در ساختمان دادگستری صورت گرفت، اما این اقدام کاملاً مذهبی بود و رنگ سیاسی نداشت. در سال 1325 که «آیت‌الله کاشانی» از تبعید به تهران بازگشت، جمعیت فداییان اسلام نیز وارد سیاست شد؛ اما از همان ابتدا اختلافاتی در روش‌های نیل به مقصود بین جمعیت و آیت‌الله کاشانی وجود داشت. زیرا آیت‌الله کاشانی بر اساس قانون اساسی مشروطه قدم بر می‌داشت؛ و معتقد به سیاست گام به گام بود، اما نواب صفوی در فکر دولت و حکومت اسلامی بود که در آن قوانین اسلامی جاری باشد و نه تنها به شاه اعتقادی نداشت (و در این جهت با مرحوم آیت‌الله کاشانی هم‌داستان بود) بلکه ملی‌گراها را نیز به چیزی نمی‌خرید، با این حال تا سال 1330 حمایت جمعیت از آیت‌الله کاشانی تمام و کمال بود. از سوی دیگر ترور «هژیر» (1328) و از آن مهمتر سپهد «رزم‌آرا» (اسفند 1329)، فداییان اسلام را در صدر اخبار آن روز قرار

داد و از موجي که عمدتاً توسط آنها ایجاد شد، ملي‌گراها نهایت استفاده را کردند. مصدق نیز در این میان، از آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام به عنوان ابزار کار خود استفاده می‌کرد به محض اینکه به قدرت رسید و قدرت خود را بسط یافته دید، زمینه‌ای را ایجاد کرد تا ملي‌گراها با تهمت و انگ آیت‌الله کاشانی را از صحنه خارج کنند و جمعیت فداییان اسلام نیز با موجي از دستگیری‌ها رو به رو شوند. به طوري که آنها را متهم به برنامه‌ریزی برای ترور مصدق کردند. اما ماجرا چیز دیگری بود، جمعیت فداییان اسلام بجد معتقد به بسط قوانین اسلامی بودند و مصدق و دوستانش به دنبال حکومتی سکولار می‌گشتند.

در نگاهی کلی‌تر می‌توان نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام را تابع و پیرو شهید «شیخ فضل‌الله نوری» دانست که به دنبال مشروطه مشروعه بودند و به کمتر از آن به هیچ وجه قانع نبودند؛ و طبیعی بود که در آن زمان راه برای آنها باز نبود و اگر آنها به دنبال مرحوم آیت‌الله کاشانی حرکت می‌کردند، موفق‌تر بودند. واقعیت این است که مرحوم نواب صفوی فردی شجاع، اسلام‌خواه و متدین بود که در سنین جوانی وارد صحنه سیاست شد و نسبت به سیاست‌های ضددینی و غریب‌گرایانه رضاخان و تلاش قدرتهای استعمارگر و اذتاب آنها در ایران حساسیتی ویژه داشت. از سوی دیگر دین باوری در او در حد اعلا موج می‌زد، اما پختگی لازم عملی و سیاسی را برای تحقق آرمانهایش نداشت و نمی‌توانست تفکرات آرمانی خود را با واقعیت‌های جامعه تطبیق دهد، بنابراین سادگی و خامی در سراسر آرمانهای جمعیت موج می‌زد. به عبارت دیگر جمعیت فداییان اسلام دو جنبه داشت. جنبه منفی آن این بود که در نفی فرهنگ سکولار غربی و استبداد و استعمار راه‌حل‌های پارلمانیسم و سیاسی را نمی‌پذیرفت، بلکه با ترور مخالفان و عوامل استعمار، سلطه فرهنگ سکولار را در جامعه خود باز می‌کرد. اما جنبه مثبت تفکر جمعیت، جریان قوانین شریعت اسلامی به همراه دولت و حکومت اسلامی بود که در این جهت کوچکترین سازش و نرمش هم نداشت. شاید اگر در درون جمعیت فداییان اسلام متفکری عمیق و صاحب نظر قرار داشت، می‌توانست از پتانسیل جمعیت به نفع جامعه و اسلام حداکثر استفاده را ببرد و جامعه را به طور کل از رژیم شاهنشاهی آسوده کند و راه را برای تحقق قوانین اسلامی و از آن مهمتر بسط فرهنگ اسلامی باز نماید تا این فرهنگ پویا زمینه‌ساز تمدنی عظیم و انسان‌ساز اسلام شود. اما این متفکر و صاحب نظر در آن زمان مفقود بود و حرکت جمعیت فداییان اسلام نیز پس از 10 سال مجاهده و فعالیت عمیق با شهادت نواب و یارانش متوقف شد.

6- جبهه ملي

در واقع در جریان تحصن چهار روزه مصدق و 18 نفر از همراهان وی در دربار (22 تا 26 مهر ماه 1328) برای آزادی انتخابات مجلس شورای ملی، نطفه جبهه ملي منعقد شد. اما مسلماً فرایند تشکیل آن مربوط به سالهای گذشته است. جبهه ملي فرزند ناسیونالیسم ایرانی است که در بعد سیاسی تحت عنوان جبهه ملي در دوره نهضت ملي شدن نفت ظهور پیدا کرد، مصدق رهبر جبهه ملي به خوبی واقف بود که ملیون با تفاوت‌های دیدگاهی، سلیاق و مشربهای‌شان در حزبی واحد و فراگیر قابل جمع نیستند، بنابراین تجمع آنها در جبهه‌ای با دیدگاههای متفاوت را، جهت ادامه فعالیت مناسب دید. زیرا دیدگاه مشترك تمام آنها حکومتی لیبرالیستی و ملهم از غرب بود که با نظام سلطنتی مشروطه منافاتی نداشت اما با استبداد نمی‌ساخت. به طور کلی در طول حیات ناسیونالیسم در ایران تحولاتی ایجاد شده است. از زمان ناصرالدین شاه تا زمان تشکیل جبهه ملي شکست‌های پی در پی، ناسیونالیست‌های ایرانی را آبدیده‌تر کرده بود. پس از سقوط رضاخان نیروهای ملي‌گرا در عین حالی که اصول کلی خود را؛ یعنی غربی کردن ایران، مخالفت با روحانیت و نفوذ آنها در سیاست و همچنین تز جدایی دین از سیاست را نیز حفظ کرده بودند در صدد مبارزه با فساد حاکم بر جامعه و نفوذ استعمار بر آمدند.

سرانجام بعد از 8 سال تلاش و فعالیت برای اهدافی که در بالا بدان اشاره شد، رهبران ناسیونالیسم ایران به فکر تاسیس جبهه ملي افتادند تا رفتار و اعمال خود را هماهنگ کنند.

جبهه ملي در روز دهم آبان 1328 رسماً اعلام موجودیت کرد؛ و در ماده سوم اساسنامه جبهه، هدف از تشکیل آن را «ایجاد حکومت ملي به وسیله تأمین آزادی انتخابات و آزادی افکار» ذکر کرده است.

جبهه ملي فاقد ایدئولوژی خاصی بود و هر چند در درون رژیم خواستار مبارزه سياسي در چهارچوب قانون اساسي بود، اما بدون اینکه تاکتيک و روش خود را براي مبارزه و هدف خود مبني بر تشکیل حکومت ملي روشن نماید حالي سر در گم به خود گرفته بود؛ البته اين يکي از دلایل پا نگرفتن جبهه ملي بود. از سويي ديگر چون جبهه ملي متشکل از سازمانها و جريانات ملي گرا بود که غالب آنها از میان افراد به فرنگ رفته‌اي که لایه‌اي از تمدن غرب را پذیرفته بودند، شکل گرفته بود؛ اما در میان عامه مردم جایگاه خاصی نداشتند؛ هر چند که خود آنها نیز به توده مردم توجهي نمی‌کردند و بیشتر به دنبال نخبه‌گرایی بودند و هم اینکه از جهت فکري نیز به دنبال ایجاد نوعي حکومت لیبراليستي مبتني بر اصول و ارزشهاي غربي بودند که اسلام را به عنوان مکتب همه جانبه نمی‌پذیرفتند.

در حقيقت حوادث سريع سالهاي بعد از شهريور 1320 اقليتي پارلماني را با هم متشکل کرده بود که همگي را تحت شعار ملي شدن نفت هماهنگ کرد، مجلس شانزدهم نقطه عطف اين مبارزه بود که کميسيون هشت نفره مجلس شوراي ملي به رهبري آيت‌الله کاشاني و مصدق، توانست قانون ملي شدن نفت را علي رغم مخالفت استعمار انگليس و دربار و مرتجعين به تصويب برساند و ملت را در اين جهت متحد و يکپارچه کند که اين اولين و قاطع‌ترين پيروزي جبهه ملي بود البته با تحليلي دقيق‌تر مي‌توان آن را مديون رهبري و حضور به موقع مرحوم آيت‌الله کاشاني و فداکاري‌هاي فدائيان اسلام دانست که در هفدهم ارديبهشت 1330، مصدق مجبور به پذيرش پست نخست وزيري شد؛ مقامي که اگر با درايست همراه مي‌بود، به طور قطع مي‌توانست خدمات بي‌شماري به جامعه تقديم نمايد مصدق در دوره اول (هفدهم ارديبهشت 1330 تا بيست و پنجم تيرماه 1331) و دوره دوم (تيرماه 1331 تا 28 مرداد 1332) جمعاً به مدت دو سال و چهار ماه زمامدار ايران بود، اما نه تنها در اين دو دوره ايران روي آرامش نديد، بلکه به دليل اينکه مصدق فاقد بينش لازم براي اداره جامعه بود، جامعه وارد کشمکش‌هاي جديدي شد؛ و جبهه ملي نیز که مي‌بايست در آن دوران به عنوان پشتيبان مصدق عمل مي‌کرد، عملاً از همان دوره اول کنار گذاشته شده بود و تنها در دوره دوم توانست پست‌هاي کليدي و حساس حکومتي را در اختيار بگيرد. در کنار اقدامات مثبت مصدق در محدود کردن قدرت شاه، مخالفت با آيت‌الله کاشاني و دوستي با دولت آمريکا و مماشات با حزب توده که روزه روز به عنوان قدرتي سياسي نظامي جلوه‌گري بيشتري مي‌کرد، از ديگر سياست‌هاي غلط وي و جبهه ملي محسوب مي‌شد؛ به همين خاطر هيچگاه جبهه ملي پایگاه مردمی نیافت و با اولين اقدام هماهنگ شاه و استعمار از قدرت سياسي دور شد؛ و پس از آن هم هيچ گاه نتوانست پایگاهی در درون جامعه پيدا کند.

به طور اجمال صف‌هاي جبهه ملي را در چند بند مي‌توان خلاصه نمود:

- 1- ساختار جبهه ملي قائم به شخص مصدق بود. به نحوي که با سقوط وي که رهبر بلامنازع جبهه ملي بود، کسي توان هماهنگ کردن آن را نداشت.
- 2- خودمحوري مصدق و بي‌توجهي او به نظرات ساير شخصيت‌هايي که در نهضت ملي نقش داشتند، سبب شد تا به مرور زمان در درون نهضت ملي و جبهه ملي شکافي ایجاد گردد.
- 3- اين شکاف اختلاف، اولاً مابين مذهبيون و مليون بود. ديگر اينکه آيت‌الله کاشاني از طرفي و جمعيت فدائيان اسلام از سوي ديگر از جبهه ملي جدا شده بودند و عملاً جبهه ملي و مصدق پایگاه مردمی خود را از دست داده بودند؛ پایگاهی که در سي‌ام تيرماه 1330 توانست مصدق را براي بار دوم بر سر قدرت بياورد، زیرا مصدق پس از 28 مرداد 1334 به گوشه‌اي خزیده بود. ثانياً در کادر رهبري جبهه ملي بين مصدق، حسين مکي، مظفر بقايي و حائري‌زاده اختلافاتي بروز کرده بود. البته اهداف مظفر بقايي و حائري‌زاده از درگيري با مصدق روشن بود؛ زیرا آنها طالب قدرت بودند، قدرتي که به آن نرسیده بودند و اين در حالي بود که آنها خود را درحکومت سهيم مي‌دانستند، اما به دليل خودمحوري مصدق به کناري نهاده شده بودند، اما حسين مکي، معتقد به اصولي بود که تخطي از آن اصول را جايز نمی‌دانست و ملاحظه مي‌کرد که مصدق در حکومت فردي با خودمحوري از آن اصول تخطي مي‌کند.
- 4- جبهه ملي، فاقد ساختاري قوي و تشکيلاتي بود که بتواند توده مردم را بسیج کند. همچنين در اهداف خود نیز يك بعدي بود. در حقيقت جبهه با استعمار تا حد موضوع ملي شدن نفت مساله داشت اما بعد از آن هيچ ممانعتي در خصوص فعاليت‌هاي استعماري در درون جامعه نمی‌کرد؛ که اين در

برابر سازماندهی حزب توده و قدرت نمایه‌های مکرر آن، یکی از علل شکست جبهه ملی محسوب می‌شد.
5- نفوذ عناصر فاسد و قدرت‌طلب در جبهه ملی از ضعف‌های عمده دیگر آن است.
به هر حال با شکست نهضت ملی و کودتای آمریکایی 28 مرداد 1332 جبهه ملی نیز در حاشیه قرار گرفت، حاشیه‌ای که هیچ گاه از آن خارج نشد.

- 1- جمعیت فداییان اسلام علی‌رغم تاثیر بسیار مهمی که در جریان نهضت ملی شدن نفت داشت، حزب به معنای دقیق کلمه نبود.
- 2- به جز این احزاب؛ فرقه دموکرات آذربایجان، حزب دموکرات ایران (قوام السلطنه) و حزب زحمتکشان نیز در حیات سیاسی آن دوران تاثیرگذار بودند، که در فصل نهم از فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات ایران و همچنین در فصل دهم در خصوص زحمتکشان به قدر کافی بحث شد و لزومی ندارد که در این فصل مجدداً به آنها پرداخته شود.
- 3- Comint، کمونیست بین‌الملل با سومین انترناسیونال کمونیست که در مارس 1919 در مسکو برپا گردید. هدف از تشکیل این مجمع، متحد ساختن همه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌هایی بود که با تصمیمات معتدل انترناسیونال دوم مخالف بودند (انترناسیونال دوم در سال 1899 برگزار شده بود. نخستین انترناسیونال «مجمع کارگران انترناسیونال» 1864 توسط مارکس در لندن تاسیس شده بود). این مجمع در سال 1943 منحل شد تا حسن نیت شوروی را در مقابل متحدین غربی در جریان جنگ دوم جهانی نشان دهد. کمینفرم در فاصله سالهای 56 _ 1947 برخی از وظایف کمینترن را در محدوده مکانی کوچکتري اجرا می‌نمود. در کتاب استالینسم و حزب توده ایران فصلی به موضوع انترناسیونال اول، دوم و سوم کمینترن و کمینفرم اختصاص داده شده است، لطفاً برای مطالعه بیشتر به آن مراجعه شود. ص 31 تا 46.
- 4- کیانوری، نورالدین، خاطرات، ص 49
- 5- گروه ربهه نماینده ادبیات نوین ایران بود که تلاش داشت فرهنگ و ادبیات اروپایی را با فرهنگ کهن و باستانی ایران سازش دهد. این گروه که متشکل از صادق هدایت، بزرگ علوی، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد و عبدالحسین نوشین بود مروج نوعی غربزدگی در ایران بود که با نفی اسلام و ستایش از تاریخ قبل از اسلام ایران به طور غیرمستقیم در جهت ترویج رژیم پهلوی می‌پرداختند با تلاش ارانی، بزرگ علوی از این گروه جدا شد و با خودکشی هدایت این گروه از هم پاشید. اما تفکرات و نظراتشان به نسل بعد منتقل شد تا گروه روشنفکران منحن مخالف اسلام و بازگشت به تاریخ ایران باستان را پدید آورد که حیات خود را در سایه رژیم پهلوی ادامه داد و امروزه نیز مرده ریگ آن در گوشه و کنار محافل شبه روشنفکری شنیده می‌شود.
- 6- تربتی سنجابی، محمود، قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، ص 58
- 7- خاطرات نورالدین کیانوری، با تلخیص، ص 67-68
- 8- خاطرات اردشیر آوانسیان، به کوشش علی دهباشی، ص 53-54
- 9- همان، ص 58-54، وی در صفحات 57 تا 59 اطلاعات نسبتاً جالبی از موسسان حزب ارائه می‌دهد.
- 10- نشریه رهبر، ش 280، 22/02/17، از مقاله «حزب توده ایران و سیاست یک طرفه»
- 11- نشریه رهبر، 306، 23/03/16
- 12- نشریه رهبر، شماره 280، 23/02/17، «حزب توده ایران و سیاست یک طرفه»
- 13- نشریه رزم، ش 22، مورخه 22/05/25، از مقاله «رد اتهامات»
- 14- نشریه رزم، ش 31، مورخ 23/06/06، نقل از بیانیه حزب توده ایران
- 15- نشریه رزم، ش 22، مورخ 22/05/25، از مقاله «رد اتهامات» احسان طبری، کل مطالب از کتاب «گذشته چراغ راه آینده است»، ص 154-156 نقل

- شده است.
- 16- گذشته چراغ راه آینده، ص 151
 - 17- بابک امیرخسروی، نظر از درون به نقش حزب توده ایران، ص 68
 - 18- خاطرات اردشیر آوانسیان، ص 58
 - 19- خلیل ملکی، خاطرات سیاسی، ص 354-355، به نقل از دکتر الهه کولایی (طبرستانی) استالینیسیم و حزب توده ایران
 - 20- خاطرات اردشیر آوانسیان، ص 58
 - 21- انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته (خاطرات، ج 2، تهران، هفته، 1363)، ص 17-16، به نقل از استالینیسیم و حزب توده ایران، ص 85
 - 22- آوانسیان، ص 60
 - 23- این مطلب در خاطرات انور خامه‌ای، خلیل ملکی و طبری ضبط شده است، ر.ج به استالینیسیم و حزب توده ایران، ص 86
 - 24- خاطرات آوانسیان، ص 53
 - 25- خاطرات کیانوری، ص 75، بابک امیرخسروی در کتاب خود (نظر از درون به نقش حزب توده ایران، ص 76 تا 79) با این نظر مخالف است و استدلال‌های مختلفی در نقد نظر کیانوری دارد.
 - 26- گذشته چراغ راه آینده است، ص 151
 - 27- روزنامه سیاست، شماره اول، سوم اسفند 1320 به نقل از همان، ص 152-151
 - 28- اسناد احزاب سیاسی ایران، بهروز طیرانی، ج اول، ص 179، به نقل از Abrahamian, Ibid, pp 188-189
 - 29- همان، ص 180-179، به نقل از مدافعات بازرگان در دادگاه غیرصالح تجدید نظر نظامی، ص 109-108
 - 30- این حزب تا اواسط سال 1324 به فعالیت خود ادامه داد، اما عملاً با تاسیس حزب اراده ملی، در حاشیه قرار داشت تا این که یکسره تعطیل شد.
 - 31- متن کامل مرامنامه حزب اراده ملی در کتاب اسناد احزاب سیاسی ایران، ج اول، ص 67-56 ملاحظه فرمایید.
 - 32- اسناد احزاب سیاسی ایران، ج اول، ص 6